

زندانه‌ها را خالی کنید

نازنین متین‌نیا

ظهر روز یکشنبه، سینماگرها پشت در اوین نشستند. این جمله ساده خبری، عجیب‌ترین خبر و جمله‌ای است که این روزها می‌خوانید. اگر همین شش ماه پیش کسی پیش‌بینی می‌کرد که رخشان بنی‌اعتماد، لیلی رشیدی، مونا زندی و... دست به چنین کاری می‌زنند و خبرش روی سایت خبرگزاری‌ها می‌آید، حتماً برجسب «دیوانگی» می‌خورد. اما حالا دیگر این خبرها عجیب نیست. حتی عجیب نیست که این سینماگرها پیگیر کار همکارشان، ترانه علیدوستی هستند. بازیگری که عصر شنبه بازداشت شده و فعلاً کسی از سرنوشتش خبر ندارد. روزگار عجیب و غریبی را می‌گذرانیم. عجیب‌تر اینکه تحلیلی هم نمی‌شود داشت. مثلاً نمی‌توانیم تحلیل کنیم که این ماجراها چه به روز سینمای ایران می‌آورد. مثل خبرهای دستگیری دیگران. مثل خبر دستگیری نویسنده‌ها، روزنامه‌نگارها و... که نمی‌دانی حتی چرا دستگیر شده‌اند. کار از تحلیل گذشته. اظهارنظر کنی که چه شود؟! بررسی که در شرایطی که فرهنگ و هنر مملکت تعطیل است، پروژه‌ها یا توقف خورده‌اند یا شروع نشده به پایان رسیده‌اند، چه بر سر اوضاع و احوال فرهنگی می‌آید؟! نه، نمی‌شود. چرا؟! چون از مدت‌ها پیش، همه چیز تعطیل شده. بربط به اوضاع و احوال و اتفاقاتی پیش آمده، مدت‌هاست که حال فرهنگ و هنر خوب نیست. سال‌هاست که چرخ سینما نمی‌چرخد، کتاب‌ها با تیراژهای پایین چاپ می‌شوند، گالری‌ها تعطیل است و کنسرت‌ها هم که ایضا و... مدت‌هاست که اینها را می‌گوییم، مدت‌هاست که متولیان فرهنگ و هنر، همه چیز را رها کرده‌اند و هنرمندان را سپرده‌اند به دست سرنوشت. به مسیری که خودشان بروند و ببینند می‌شود یا نه. انگار نه انگار که وزارتخانه‌ای به چه بزرگی، با بودجه‌ای از بیت‌المال، متولی اوضاع است. وزرا می‌آیند و می‌روند و فقط حرف و سخنرانی و چند جشنواره فرمایشی است که برگزار می‌شود تا دلمان خوش باشد چیزکی داریم. جز این هیچ چیز نیست و حالا هم که این‌طور. سرمایه‌هایی که سال‌ها برای به ثمر رسیدن، هزینه برداشته، راحت توی اوین یا پشت در اوین جمع می‌شود و حتی دیگر مرحله اعجاب و حیرت و تحلیل را هم رد کرده. دیگر کسی نمی‌گوید که فرهنگ و هنر خوراک روح جامعه است و اگر نباشد، جامعه از درون تهی می‌شود. کسی نگران

کتاب نخواندن، فیلم ندیدن، موسیقی گوش ندادن و... نیست. خوراک فرهنگی کالایی حذف شده است. روح مردم هم خراشیده. نوازشی نیست و بدتر اینکه حتی یادشان رفته که روزگاری در سالن‌های شلوغ سینما، کنسرت‌ها، گالری‌ها و... دست لطیف هنر نوازششان می‌کرد و روح سرگردان آدمیزادی را از پس فشارها، به مهربانی مهمان می‌کرد. حالا آنهایی که این محبت را به ارمغان می‌آوردند، تک‌افتاده و دست بسته، به جای درگیری برای فکر کردن به پروژه‌های تازه، باید بروند پشت در اوین بنشینند و به این فکر کنند که امروز نوبت این همکار است و فردا همکاری دیگر و چه کنند که اوضاع بهتر شود. متولیان فرهنگ در این شرایط کجا هستند؟! این سوال اصلی است. باید پرسید که چه می‌کنند و چطور می‌خواهند دست فرهنگ و هنر را بگیرند و از چاله که نه، از چاه عمیقی که در آن سقوط کرده بیرون بکشند؟! اصلاً حواسشان هست که این زنجیره سقوط در نهایت به مردم می‌رسد و نسل‌های آینده‌ای که از دهه نود تا به امروز خوراک فرهنگی مناسبی نداشتند. مردمی که سرنوشت اینها را می‌بینند، جز ناامیدی و فراموشی نیاز به هم‌آغوشی با هنر، چه دریافتی باید داشته باشند؟!

ما باید نگران اینها باشیم. از هر قشر و جناح سیاسی، اگر دلسوز ایرانیم و آینده ایران، نباید به این روزگار و اتفاقی‌هایش بی‌تفاوت باشیم. بودن و نبودن ما، فارغ از هر تعلق اندیشه و تفکری، زیر سایه بودن و نبودن این سرزمین شکل می‌گیرد. اگر ترمز قطار نابودی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و محیط‌زیستی را نکشیم، دیر یا زود دیگر چیزی برای دعوا هم باقی نمی‌ماند. ما باید اینها را ببینیم، درباره آن حرف بزنیم و برای سوال‌های مهم، هر قدر هم سخت، پاسخی درخور پیدا کنیم. هنرمند، روزنامه‌نگار، نویسنده، خواننده، جامعه‌شناس و... مجرم نیست، زندان هم جای اینها نیست، باید زندان‌ها را خالی و روح جامعه را ترمیم کنیم تا دیر نشده است.